۴۳. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۱/۱۰)

۴۳. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۱/۱۰) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - دوشنبه، ۱۰ بهمن ماه ۱۴۰۱ موضوع : محتملات مطرح در فقه الحدیث روایات «صم للرؤیة»

- پیش‌گفتار(چکیده)
- اجزاء صوم مندوب در یوم الشک
- مناقشه در موضوعیت رؤیت برای ثبوت ماه رمضان
- اقصر الطرق در توجیه قضاء صوم حائض و عدم آن در نماز
- محتملات مطرح در فقه الحدیث روایت «صم للرؤیة» با توجه به روایات دیگر
- اغراض مدیریت امتثال در «صم للرؤیة»
- عدم ضرورت فحص در رؤیت هلال
- توجه به تعظیم شعائر و مسأله میقاتیت در روایات رؤیت
- روایت کلینی عبد العظیم الحسنی ع در فهم معنای رؤیت
- نقش رؤیت‌پذیری هلال در ثبوت شهر
- عدم وجوب استهلال

پیش‌گفتار(چ‌کیده)

موضوع اصلی:
محتملات مطرح در فقه الحدیث روایات «صم لرؤیة»

موضوعات فرعی:
منقشه در موضوعیت رؤیت برای ثبوت ماه رمضان
نفی ظنّی، عمل به محاسبات نجومی و روایات عدد در روایات
اغراض مدیریت امتثال در «صم لرؤیة»
نقش محوری روایت عبد العظیم حسنی ع در فهم معنای رؤیت

اجزاء صوم مندوب در یوم الشک

در برگ‌های که شما دیروز به من دادید، دو احتمال در روایت زهری را مطرح فرمودید. در روایت زهری طبق احتمال اول، «الفرض» یعنی «مأتیٌ به». حضرت فرمودهاند روزهای که مکلف گرفته است، منطبق بر روزی شده که خداوند روزه آن را واجب کرده. این مانعی ندارد. منطبق یعنی مصادف. البته حضرت نفرمودند «وقع علی صوم الیوم بعینه». شما در اینجا یک روزه اضافه کردهاید. البته خرابکننده مطلب نیست ولی عین خود عبارت نیست.

شاگرد: طبق احتمالی که شما فرمودید «الفرض»، فعل مکلف شد؟ یا خود حضرت به این صورت انطباق میدهند؟ یعنی خود حضرت میفرمایند روزه بر روز منطبق شده است. این درست است؟

استاد: یعنی صادف.

شاگرد: یعنی بگوییم روزه با تکلیف امروز مصادف شده.

استاد: من هم منظورم این است که حضرت صریحاً این را نفرمودند. شما از باب فرمودی که میخواهید مصادف باشد، درحالیکه مصادَفٌ له باید تناسب داشته باشد، لذا صوم نمیتواند باشد.

خب طبق احتمال دوم، حضرت فرمودهاند روزهای که خدا واجب کرده، منطبق بر روزی شده که مکلف آن روز را روزه بوده است. من «بعینه» را عرض کردم، اگر این قیود اضافه شود خوب است. تنها روزهای که در روز معین خداوند واجب کرده، منطبق بر خود این روز شده است. یعنی روزه روز معینی که او روزه گرفته. من قید کردم و گفتم یعنی «فرض الله صیام اول یوم من شهر رمضان» است. یعنی منظور حضرت از «الفرض»، تعیین هست. لذا بعدش کلمه «بعینه» را میآورند. یعنی در عالم ثبوت، خداوند روزه روز معین را فرض کرده است. آن روز معین، اول یوم من شهر رمضان بود. پس فرض الله یوما معینا. اول یوم. حال واقع شده بر این روز بعینه. یعنی تنها و تنها این روز است که منطبَقٌ علیه آن روز معین ثبوتی است. پس منظور من از تعیین، هم در ثبوتش هست؛ یعنی فرض الله اول یوم من شهر رمضان، نه «یوما»، هم «وقع علی الیوم» منظور من بود. یعنی در علم خداوند روز سهشنبه اول ماه بود. پس صیام اول یوم که واجب بود، وقع علی الیوم بعینه. این روز معیناً با آن روز معین، بر هم منطبق هستند. یعنی هیچ مجال صوم تطوع و محتملات دیگر، در اینجا نیست. فلذا روی این حساب دلیل میشود برای اجزاء تکوینی منطقی. ولو میتوانست تعبد، خلاف آن باشد.

منا‌قشه در موضوعیت رؤیت برای ثبوت ماه رمضان

شاگرد۲: برای توجیه کلام مرحوم اصفهانی عرض داشتم. البته برای هر کسی که میخواهد یقین و شک را در فضای ثبوت، ببرد. نه بحث مدیریت امتثال. با این مقدمه: گاهی تناسب حکم و موضوع، روشن میکند که موضوع یک امر شخصی است. فرض کنید میگویی اگر اطمینان پیدا کردی که شب شد، در خانه خود را ببند. در اینجا معلوم است که مقصود، اطمینان خود آن شخص است. اما دخول شهر یک حکم شخصی نیست، بلکه یک امر نوعی است.

استاد: دخول شهر امر نوعی است یا امر تکوینی است؟

شاگرد: مقصودم در مقابل این است که برای یک شخص نیست. مثلاً برای دو نفر که در دو طبقه خانه هستند، نمیتوانیم بگوییم برای تو شهر، داخل شد اما برای دیگری داخل نشد. در مقابل آن مثالی است که عرض کردم، چون حکمی است که مخصوص خودش است، اطمینانی هم از آن صحبت میکند، مخصوص خودش است.

> 5:40

استاد: ببینید گاهی یک چیزی را جمعی میکنید، ولی قوام کار او جمعی بودن نیست. قوام کار آن همان تکوینی است. چون همه بشر در تکوینیات شریک هستند، شما صبغه جمعیت به آن میدهید و اموری را بر آن بار میکنید. و حال اینکه این آثار برای جمعیت نیست.

شاگرد: این فرمایش شما با نتیجه من مشکلی ندارد. بنابراین وقتی میگوییم شهر داخل شد برای یک بلد است، در اینجا اگر یقین به دخول شهر کردید، خود این شخص بعینه خصوصیتی ندارد، بلکه چون حکمی است که نوعی است، مخاطب تکتک اشخاص نیست. اگر به این صورت بگوییم ممکن است که نقضهای صریحی که داشتید ایجاد نشود. لذا چون علی البدل است، اگر تو یقین پیدا نکردی، اگر شخص دیگری که در دخول شهر با تو شریک است، یقین پیدا کرده است. درا‌ینصورت میتوانند موارد قضا را توجیه کنند و یا برخی از موارد احتیاط را توضیح بدهند. چون یقین ـ خودش مقصود نیست.

استاد: شما فرض گرفتید تمام کسانی که با او در این یقین شریک بودند، هیچکدام ندیدهاند.

شاگرد: مشکلی ندارد، یعنی از تمام آن نقضهای واضح به اینجا برسد، طرف قبول میکند. اگر جایی باشد که یقینا هیچکدام از آن اشخاص یقین پیدا نکنند... .

استاد: ولی روشن شد که از ماه رمضان شد، این را کسی ... .

شاگرد: در اینجا باید مورد روایات را ببینیم. مثلاً اینکه روایت می‌گوید در جایی است که اهل بلد آخر به او می‌گویند. یعنی موردی است که هیچ کسی یقین پیدا نکرده است، لذا نقض‌های قبلی نمی‌شود؛ یعنی حضرت به او گفته‌اند که قضا بکن، اما چون یقین نداشته موضوع ندارد. مقصود من رفع آن نقض‌های خیلی واضح است.

استاد: یعنی می‌فرمایید وقتی یقین نوعی شد، تنها راه اینکه برای ما تبیین شود از شهر رمضان بوده، باز یقینی از سائر الناس است. نه مثلاً از یک محاسبه. خب روی فرض می‌گویم اگر مخبر صادق خبر داد که آن روز ماه مبارک بوده، الآن شما می‌گویید که نمی‌توانند خبر بدهد، چرا؟ چون سائر مردم که ندیدند. پس اگر او خبر بدهد که «انه من شهر رمضان» فایده‌ای ندارد.

شاگرد: طبق مبانی آقای تهرانی که گفته بودند اگر امام هم بگویند ثابت نمی‌شود. یعنی گویا هیچ نبای این حرف را نمی‌زند چون موضوعی برای این محقق نشده است.

استاد: الآن به نکته اول برگشتیم. شما آمدید یقین را نوعی کردید و جمعیت را در ثبوت هلال دخالت دادید، حال که آخر کار آمدیم...؛ شما ابتدا گفتید ثبوتی است اما خب مربوط به همه است، خب اگر ثبوتی است، وقتی پیامبر خبر داد، چرا ثابت نمی‌شود؟!

شاگرد: مقصود من دفاع از اصل مبنا نیست. یعنی فرمودید آن نقض‌های روشن و واضح بیان می‌شود، من هم برای همان نقض‌های واضح اینگونه گفتم. و الا اشکال به اصل مبنا که وارد است.

استاد: نهایه و نهایة النهایه که سابق است، اما منتقی که در همین زمان نوشته شده است. خیلی فاصله ندارد. ایشان گفتند اعلام غفلت کرده‌اند. یعنی تعبیری داشتند که سائرین از این نکته غفلت کرده بودند؛ یعنی در ماه مبارک اصلاً استصحاب معنا ندارد. چرا؟ چون می‌زان وجوب، یقین است و وقتی شک دارید، یقین ندارید که صومی نبوده. ایشان تعبیری به غفلت کرده بودند. من جلوتر عرض کردم بینی و بین الله اصلاً فضایی نیست که آدم بخواهد بیادبی بکند. اما گاهی عرض حال است؛ یعنی عرض حالی است که داریم مباحثه می‌کنیم، آن چه که در ذهن هم بحث شما است، آن را من می‌گویم. آدم می‌فهمد که من نمی‌خواهم به اعاظمی که فرمایش فرموده‌اند، بی‌احترامی بکنم؛ بلکه می‌خواهم بگویم فعلاً در ذهن من به این صورت است. ولو اشتباه بکنم. ولی ذهن من این است: احتمال اینکه این بیان سر برسد صفر است. با اینکه این همه احتمال بیعار است و همه جا می‌آید، اما باز احتمالش نمی‌رود. گفتم عرض حال ذهن من این است که سر رسیدن آن صفر است. حال بگویید تو اشتباه می‌کنی مشکلی ندارد.

> 11:41

شاگرد۲: اگر دم نظرشان این بوده که همانطوری که مریض نمی‌تواند روزه بگیرد، باید قضاء آن را بعداً به جا بیاورد، قدرت بر صوم ندارد، اگر دم نظرشان این بوده که علم به ماه مبارک، شرط تحقق واجب است، و کسی که در یوم الشک واقع شده، به هر معنایی وجوب را بر او ثابت می‌دانیم، اما بر این قدرت ندارد که این واجب را محقق کند.

استاد: خب این همه روایات «وقف» را چه می‌گویند؟

شاگرد: می‌توانند مثل شیخ بگویند که بدل است.

استاد: شیخ بهترین روایت را برای استصحاب همین مکاتبه دانسته‌اند. فرق می‌کند.

شاگرد: درمورد روایت «وقف» میتوان گفت که قضا را درست میکند، در اینجا هم میتواند بدلیت را درست بکند.

استاد: یعنی شما میگویید قبول دارند که وجوب، ثبوتا بالفعل است و شرط صحت صوم یقین به شهر است، خب پس چرا میگویند تعبد نیست؟ عبارت نهایه این بود: «ال للتعبد»، یعنی میگویند اصالً تکلیفی ندارم. در منتقی هم همین بود. عبارت خیلی صریح بود. میگفتند که اصالً شک ندارم. این با فرمایش شما مطابقت دارد؟! شرط صحت، خیلی متفاوت است. ایشان فرمودند: «و مقتضی هذه الاناطة عدم وجوب الصوم فی یوم الشک»، نه عدم صحت آن.

شاگرد: وجوب میشود، چون او قدرت ندارد. یعنی هر کسی به این صورت روزه بگیرد، علم ندارد. با اینکه روزه میگیرد ولی قطعاً آن روزهای که آنها میخواستند نیست. مثل مریضی که روزه میگیرد و عدهای میگویند باید قضا بکند.

استاد: یعنی چون یقین ندارد، وجوب بالفعل است، اما باز بالفعل نیست؟! اگر بالفعل نیست، پس فوت نیست. اقض ما فات.

اقصر الطرق در توجیه قضاء صوم حائض و عدم آن در نماز

شاگرد: پس برای مریض به چه صورت می‌فرمایید؟

استاد: در آن جا بالفعل است. نه اینکه بالفعل نباشد. می‌گوییم او شرط صحت را ندارد.

شاگرد: مریضی که قدرت ندارد و نمی‌تواند روزه بگیرد.

استاد: خب شرط وجوب را دارد؟

شاگرد: یعنی می‌گوییم الآن بر این شخص وجوبی نیست.

استاد: برخی از جاها در عروه تکرار هم شده است. از جاهای جالب عروه است. یکی شرط وجوب الصوم، و یکی هم شرط صحت الصوم است. مرحوم سید دو باب گذاشته‌اند. مثلاً خلو از حیض، شرط وجوب است یا نه؟ هر دوی آن‌ها است. هم شرط وجوب او است، هم شرط صحت. یعنی بر حائض اصلاً واجب نیست، حتی اگر روزه بگیرد هم باطل است. هم شرط وجوب است و هم شرط صحت است.

شاگرد۲: چطور در اینجا قضا دارد؟

استاد: همانی است که امام علیه‌السلام به ابوحنیفه گفته‌اند. برای این بود از او دفع قیاس بکنند و بگویند که در شریعت قیاس نیست؛ چیزهایی هست که ما متعبد هستیم. فرمودند صلات مهمتر است یا صوم؟ خب معلوم است که در شریعت صلات مهمتر است. فرمودند پس چرا حائض صوم را قضا می‌کند و حال آنکه بر او واجب نیست و اگر بگیرد هم باطل است؟ در اینجا رنگ تعبد هست. ولی واجب هم نیست. البته با بیاناتی که در اقصر الطرق داشتم که شرائط مکلف دخیل نیست، می‌شود که همین تعبد روی وجه فقهی موجه باشد. یعنی نظیر این که ایشان می‌گویند برای حائض، انشاء ثبوتیای که شارع در اقصر الطرق رفته است، برای او هم بالفعل است. شبیه طفل است که مفصل صحبت کردیم. همه می‌گفتند که اصلاً بر طفل واجب نیست و اصلاً برای او خطابی نیست. روی آن مبنا خطاب به حائض هست، حکم هم بالفعل است، لذا قضا کردن او هم علی القاعده می‌شود. برای صلاتش تعبد می‌شود.

شاگرد: حائض بما هو مکلف، صلات بر او واجب است. یعنی بما هو جزء للطبیعه.

استاد: به این معنا که اگر کسی با نیت امساک بکند، صائم است. می‌گفتیم خطاب به عامل خطاب است که آن را درک کند.

شاگرد۲: آخوند هم یک مبنا دارند که این را توجیه می‌کنند؛ جایی که شخصی در زمین غصبی است، امر به صلات ندارد اما قطعاً قضاء دارد. وجهش این است که می‌گویند مالک برای او فعلی است. فلذا اگر هم نماز بخواند درصورتیکه جاهل بوده، صلاتش مقبول است. آخوند آن را با مالک درست کردند.

گفتن چون مالک برای او فعلی بود.

استاد: خب حضور عامدانه در غصب تزاحم در مالک داشته باشد، چه کار می‌کنید؟

شاگرد: نه، اصل مالک برای او فعلی است.

استاد: خب از کجا؟ همین را عرض می‌کنم. در مالک تزاحم صورت می‌گیرد. کسی که عامدانه در غصب می‌ماند، این تعمدش تزاحم می‌کند با اصل مالک وجوب صلات، خب وقتی تزاحم می‌کند از کجا می‌گویی‌م که مالک هست؟

شاگرد: فرض می‌کنی‌م که عامدانه نبوده است و جاهل است.

استاد: جاهل که امر دارد.

شاگرد: آخوند می‌گوید که جاهل امر ندارد و هم عالم امر ندارد. چون اجتماع امر و نهی است، اصلاً در اینجا امری نیست. بعد می‌گوید اگر در فرض جهل در مکان غصبی نماز خواند... .

استاد: درجایی‌که مندوحه ندارد، ایشان می‌گوید که نماز نخواند؟! وقتی در غصب هست، چاره‌ای ندارد، مندوحه ندارد؛ به سوء اختیار خودش نرفته تا بین صلات و غصب جمع کند، وقتی مندوحه ندارد، ایشان می‌گوید امر نیست؟!

شاگرد: آخوند می‌گوید مندوحه برای مرحله امتثالش است. برای مرحله امرش نیست.

استاد: یعنی می‌گوید نماز نخواند؟!

> 19:08

شاگرد: اگر شما همین مالک را از ایشان بگیری‌د و بگویی‌د همین مالک برای ثبوت و امتثال کافی است. یعنی اگر شما روزه گرفتی‌د و موافق در آمد، وفّق له. چون مالک داشته است. شما یک دلیل اثباتی می‌خواهی‌د که در اینجا مالک فعلی بوده، دلیل اثباتی آن هم همان ادله قضاء است. همان ادله‌ای که می‌گویی‌د بعداً قضاء کن نشان می‌دهد که مالک فعلی بوده است.

استاد: در «ولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک»، اگر برای کسی مشقت نداشت، مالک هست یا نیست؟! فرض گرفتی‌م برای شخصی مشقت نداشت، روی مبنای ایشان برای ایشان مالک هست یا نیست؟ بر او واجب هست یا نیست؟ اگر کار مالک تمام باشد، یعنی دیگر نیازی به امر نیست؟ همین که علم داری‌م مالک هست، می‌توانی‌م آن را انجام بدهی‌م؟! خب خودت روایت صریحا می‌فرمایی که مالک وجود دارد، ولی چون مشقت دارد، امر نمی‌کنم. خب اگر اینجا مالک وجوب هست و فرض گرفتی‌م برای او مشقتی نیست، آیا واجب است بخوانند؟! می‌خواهم عرض کنم که مالک در دست ما نیست، که ما به همین سادگی بگویی‌م مالک هست. اگر ما امر داری‌م و آن را به مولی نسبت می‌دهی‌م، در احتجاج می‌گویی‌م که عمل کرده‌م. اما جایی که امری نیست، من می‌گویم که مالک هست! درحالی‌که کجا دسترسی به مالک داری‌م؟! عالم مالک که نقطه‌ای نیست تا باشد یا نباشد؛ عالم تزاحمات است. خیلی از جاها می‌بینی‌د که به اندک چیزی دیگر آن مالک نیست. مالک لزوما موسواک بود اما مشقت طوری بود که با آن مزاحمت کرد و امری نیامد. اینها را باید ضمیمه کنی‌م.

شاگرد: عرض من این است که دلیل اثباتی داری‌م. چون ادله‌ای که می‌گویی‌د بعداً قضاء کنید، کاشف از این است که آن وقت مالک بوده است.

استاد: کاشف از این است که مالک بوده ای کاشف از این است که امر بوده است؟! ام می‌گویی‌م کاشف از این است که امر بوده است. نه کاشف از این‌که مالک بوده. شما اجتماع امر و نهی ار محال دانستهای و گیر افتادهای. اتفاقا این شاهد این است که اجتماع امر و نهی ممکن بوده. یعنی مبنای شما درست نیست. اگر گفتیم که مالک نمی‌تواند در الزام و وجوب تمامیت داشته باشد، و متفرع بر مالک امر هم نیاز داریم، ایشان دیگر نمی‌توانند آن را درست کنند. چون در شرائط مختلف علم به مالک نیست. همینجا عرض کردم حائض می‌شود و مولی می‌گوید که من از تو نماز نمی‌خواهم. کما این‌که خود شما فرمودید و به من جواب ندادید. وقتی کسی من‌دوحه ندارد و در مکان غصبی قرار گرفته، به نظر صاحب کفایه نماز بخواند یا نخواند؟! یعنی تارک الصلاة شود؟! این‌که خلاف ارتکاز کل است.

شاگرد: نمی‌گویی‌م که نماز نخواند، می‌گویی‌م با همان مالک فعلی نماز بخواند.

استاد: از کجا می‌دانید؟ تزاحم مالکات یعنیای بنده من! از تو صلات می‌خواهم، مگر این‌که مریض بودی. مگر این‌که حائض بودی. یک بار دیگر می‌گوییای بنده من! من از تو صلات می‌خواهم، مگر این‌که مجبورا در غصب قرار گرفته باشی. از کجا می‌گویی‌م این «مگر» در مالک نیست؟!

شاگرد: ادله قضا کاشف از وجود مالک است.

استاد: کاشف از وجود مالک است یا کاشف از وجود امر است؟ این مصادره می‌شود. ایشان ادله قضا را بر صحت مبنای خودشان دلیل می‌گیرند و حال آن‌که بر عکس است. یعنی ادله قضا دلالت دارد بر عدم صحت مبنا. بله، در این‌که بگویند محال نیست، قبول است. یعنی روی مبنای خودشان بگویند که محال نیست. تا این اندازه قبول است.

محتملات مطرح در فقه الحدیث روایت «صم للرؤیة» با توجه به روایات دیگر

خب میخواستیم روایت باب سوم احکام ابواب شهر رمضان، در وسائل را بخوانیم. در چاپ اسلامیه صفحه 82 است. روایات متعدد است. من شماره گذاشتهام؛ حدوداً هفت-هشت حیثیت در روایات هست که بحث آن هم خیلی جالب است. مهمترین روایاتی است که امت اسلامیه به آنها عنایت کردهاند. و این عنایتی که امت به این روایات کردهاند، مطلوب خود شارع بوده و خود شارع آنها را مدیریت کرده است. «صم للرؤیة و افطر للرؤیة»، در ادله بسیاری محکم، میخ این را کوبیده است. از این ناحیه مشکلی ندارید. الآن هم این باب همین است. ولی صحبت سر این است که وقتی این روایات را با سائر ادله در نظر میگیریم، چطور باید آنها را جمع کنیم. یعنی از نظر فقه الحدیث باید آنها را چطور جمع کنیم. آن چه که من عرض کردم این بود که قرائن داخلیه پیدا کنیم. قرائن داخلیه برای این روایات مهم است.

در این باب سوم بیست و هشت روایت آمده است. این نکته را هم عرض کنم؛ ولو من باب سوم را گفتهام اما در چندین باب بعد از آن، روایاتی داریم که باز به همین مربوط است. اینطور نباشد که در نگاه کردن به ابواب بعدی شبهه کنیم! شبههای ندارد. روایاتی دارد که کاملاً مؤید این فضا میشود. حالا من چندتا از آنها را بهصورت نکاتی که در ذهنم هست، محضر شما عرضه میکنم تا شما تأمل کنید.

در روایاتی مقابل «صم للرؤیة و افطر للرؤیة» ذکر شده است. آن مقابلها حداقل چهار-پنج دسته میشود. این مقابلها خیلی مهم است؛ در فهم مراد از «صم للرؤیة و افطر للرؤیة». برخی از مضامین هست؛ مثل روایاتی که درکتب اربعه آمده است؛ مضمونش هم خیلی پرباراست و لسانش هم لسان قوی است. در کافی و تهذیب و ... آمده است. «لیس علی المسلمین الا الرؤیة»، «لیس علی اهل القبلة الا الرؤیة». این یک جور است. بیان مطلق و محکمی است. گویا شریعت اسلامی و کسی که مسلمان است، تنها سراغ «لیس الا الرؤیة» میرود. این یک دسته از روایات است.

الف) رؤیت در مقابل تظنی و در مقابل محاسبات نجومی (رأی)

در باب سوم، حدیث اول، این روایت آمده است:

> **عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنه سئل عن الأهلة فقال: هي أهلة الشهور، فإذا رأيت الهلال فصم، وإذا رأيته فأفطر.**
>
> **وروا‌ه المفيد في (المقنعة) عن حماد بن عثمان مثله[1]**

شبیه آیه شریفه «**يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ[2]**»، از امام علیه‌السلام هم از اهله سؤال می‌کنند. «فقال: هي أهلة الشهور، فإذا رأيت الهلال فصم، وإذا رأيته فأفطر».

> 26:49

روایت دوم را محمد بن مسلم از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند:

> **عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: إذا رأيتم الهلال فصوموا، وإذا رأيتموه فأفطروا، وليس بالرأي ولا بالتظني ولكن بالرؤية الحديث[3]**

در اینجا امام علیه‌السلام از «الاشیاء تعرف بمقابلاتها» استفاده می‌کنند. در این حدیث با مقابله مقصود خودشان را بیان می‌کنند. «لیس علی المسلمین الا الرؤیة»، کلی است. اما اینجا دارند برای آن مقابل می‌گذارند. «لیس بالرای و لا بالتظنی»، خب این کلمه «بالرای» به چه معنا است؟ تظنی با رای چه فرقی دارد؟ من به‌عنوان احتمال عرض می‌کنم؛ همین «بالرای» توضیحی برای «لیس علی المسلمین» می‌شود. به‌عنوان قرینه منفصله است که در این روایت مقابله شده است. این یک احتمال است که «لیس علی المسلمین الا الرؤیة»، یعنی «لیس علی المسلمین الرای». منظور از رای چیست؟ در رؤیت هلال، رای به چه معنا است؟ رای که به‌معنای رؤیت نیست. اگر به‌معنای رؤیت بود که خوب بود. به‌معنای تظنی هم نیست.

احتمالاً عرض می‌کنم؛ فعلاً برای اینکه بحث جلو برود عرض می‌کنم؛ رأی در اینجا به‌معنای محاسبات اهل حساب است. یعنی چیزهایی که هیوی‌ون می‌گویند؛ محاسبه می‌کند و رای او بر این مستقر می‌شود که این ماه ناقص است یا این ماه تام است. حضرت می‌فرمایند تنها رؤیت ملاک است؛ لیس بالرای ولا بالتظنی؛ گمان فایده ندارد و رای هم فایده ندارد. خب آن جا که حضرت فرمودند «لیس علی المسلمین الا الرؤیة»، مقابلش چه چیزی قرار داشته است؟ یکی از کاندیداها همین است: یعنی «لیس علی المسلمین الرجوع بالرای». همانطور که محقق فرمودند اگر مسلمان باشد، سراغ منجم و هیوی نمی‌رود. فعلاً این یک احتمال باشد برای آن روایت مطلق. «بالتظنی» هم شد دو تا.

ب) رؤیت در مقابل روایات عدد

در همین باب دستهای دیگر از روایات هست که آنها هم خیلی مهم هستند. دو روایت در باب پنجم هست. این باب سوم بود. در باب پنجم روایت بیستویک، و بیست و دوم نکتهای دارند که میخواهم برای پیشرفت بحث از آن استفاده کنم. ببینید روایت بیستویک این است: از امام صادق علیهالسلام است؛

> **عن صابر مولى أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن الرجل يصوم تسعة وعشرين يوما ويفطر للرؤية ويصوم للرؤية أيقضي يوما؟ فقال: كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: لا إلا أن يجئ شاهدان عدلان فيشهدا أنهما رأياه قبل ذلك بليلة فيقضي يوما**[4]

«سألته عن الرجل يصوم تسعة وعشرين يوما ويفطر للرؤية ويصوم للرؤية»؛ معلوم میشود روایات «صم للرؤیة» کاملاً در ذهنش پر رنگ است و آنها را شنیده است. «أيقضي يوما؟»؛ بیست و نه روز گرفته است. اما چرا سؤال میکند «ایقضی یوما»؟ به این خاطر که روایات عدد هم در ذهن او است. این سؤال خیلی مهم است. یعنی هم «صم للرؤیة» را شنیده و هم روایات عدد را شنیده است؛ لذا در ذهن او یک نحو تعارض برقرار شده است. چه بسا میخواهد بگوید «صم للرؤیة» را برای ما گفتهاند ولی بعداً باید خلاصه یک روز را بگیرید. «صم للرؤیة» موقتی است؛ فعلاً بیست و نه روز را بگیر، یک روزش گردنت هست و باید سی روز را بگیری.

«فقال: كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: لا إلا أن يجئ شاهدان عدلان فيشهدا أنهما رأياه قبل ذلك بليلة فيقضي يوما»؛ با این بیان روایات عدد کنار میرود و تنها منوط به رؤیت میشود. آن هم درجاییکه دیگری از جای دیگر شهادت به رؤیت میدهد.

شاگرد: احتمال دارد که خطای در رؤیت هم بوده باشد، مثلاً برخی از اوقات که ماه را میبینیم، ممکن است که شب دوم باشد. لذا صرفاً نمیتوان گفت که ذهنش در روایات عدد بوده است.

استاد: حال روایت بعدی را ببینید.

> **وعنه، عن خاله محمد بن جعفر، عن يحيى بن زكريا بن شيبان، عن يزيد بن إسحاق شعر، عن حماد بن عثمان، عن يعقوب الأحمر قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام شهر رمضان تام أبدا؟ فقال: لا، بل شهر من الشهور**[5]

«قلت لأبي عبد الله عليه السلام شهر رمضان تام أبدا؟»؛ این هم یک سؤال. در روایت قبلی گفت، بیست و نه روز روزه گرفته، «ایقضی؟». پشت آن روایت میگوید **«تام ابدا»**؛ لذا روشن است که در ذهن او روایات عدد مطرح است. **«فقال: لا، بل شهر من الشهور».**

چیزی که من میخواهم از این دو روایت بگویم، این است: ببینید در ذهن آنها سؤال بود. یعنی فضایی است که اینها پررنگ بود؛ آنها را تحریک میکرد تا سؤال کنند. این جمعی برای تصریح از ناحیه امام علیهالسلام است. حال به باب سوم، حدیث پانزدهم برگردیم؛ ببینیم موید این دو سؤال هست یا نه. حضرت به «صم للرؤیة» تعبیر میکنند و دقیقاً همین «صم للرؤیة» مقابلهای با روایت عدد است. یعنی اصلاً کاری به رای و ظنی ندارند. روایت این است؛ دلالت این روایت

خیلی روشن است که دفع دخل کند و مقصود را برساند، ولی باز بیان، «صم للرؤیة» است.

> **عن هارون بن حمزة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: إذا صمت لرؤية الهلال وأفطرت لرؤيته فقد أكملت صيام شهر رمضان**
>
> **[6]**

روایاتی که در آن باب هست، این است که می‌گویند کمال ماه به ثلاثون است. در همان باب، باب پنجم، تعبیراتی به این صورت هست:

> **عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال : في حديث طويل: شهر رمضان ثلاثون يوما لقول الله عز وجل: " ولتكملوا العدة " الكاملة التامة**
>
> **قال: ثلاثون يوما[7]**

خب اینجا امام علیه‌السلام چه می‌گویند؟ می‌گویند اگر «صم للرؤیة» شد و تو بیست و نه روز گرفتی، فقد اکملت. تمام شد، اکمال کرده‌ای. یعنی «تکمل العدة» برای تو محقق شده است. چرا این را می‌فرمایند؟ یعنی من که می‌گویم «صم للرؤیة و افطر للرؤیة» ناظر به این است که مبادا دل تو سراغ روایات عدد برود و بگویی چون بیست و نه روز روزه گرفته‌ام، «لم اکمل الشهر»؛ شهر را کامل به جا نیاورده‌ام؛ بلکه اکملت الشهر. دلت جمع باشد و به اکمال شهر مطمئن باش. فقط این تعبیر امام علیه‌السلام در «فقد اکملت صیام الشهر» به چه معنا است؟ یعنی در «صم للرؤیة و افطر للرؤیة»، نمی‌خواهد بگوید که یقین می‌زان است. اصلاً در اینجا مقصود محوریت دادن به یقین نیست. دفع دخل است. در اینجا می‌گویند «صم للرؤیة» و نگران اکمال نباش. بنابراین با توجه به تعبیراتی که در این روایات آمده باید استفاده کنیم که «صم للرؤیة» در چند مقام گفته شده است.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ ص۱۸۲

[2] البقره ۱۸۹

[3] همان

[4] همان ۱۹۴

[5] همان

[6] همان ۱۸۵

اغراض مدیریت امتثال در «صم للرؤیة»

35:37

برای شروعش سؤال من این است: وقتی می‌گویند: «صم للرؤیة و افطر للرؤیة» یا در روایت مکاتبه بود «الیقین لایدخل فیه الشک، صم للرؤیة و افطر للرؤیة» که مرحوم شیخ فرمودند اظهر روایات دال بر استصحاب است. چند بار عرض کردم ولی تذکرش خوب است. عبارتی که دیروز از مرحوم اصفهانی خواندیم مبنای مرحوم شیخ نبود. مرحوم شیخ هرگز نگفتند که اول ماه هرگز ثابت نمی‌شود و دخول شهر فعلیت پیدا نمی‌کند. ایشان این را نفرمودند. ایشان تنها گفتند که وجوب بالفعل می‌شود ولی مأتیٌ‌به با مأمورٌ‌به منطبق نمی‌شود و فرد آن نیست. اشکال ایشان از این ناحیه بود که تفضل را گفتند . و الّا ایشان مشکلی نداشتند. لذا ایشان گفتند اظهر روایات استصحاب همین روایت است. یعنی ایشان قبول داشتند که «الیقین لایدخله الشک»، یعنی شک در دخول ماه مبارک. پس روی فرمایش ایشان مکاتبه الآن چه می‌گوید؟ مکاتبه می‌گوید الیقین لایدخله الشک.

آن چه که من عرض می‌کنم، این است: ببینید خللی که در آن پیش می‌آید از کدام ناحیه است. به محض اینکه شما سراغ «الیقین» و «صم للرؤیة» می‌روید، دلیل و حکم شرعی با این تعظیم و بزرگی را در کدام فضا می‌بردید؟ مولی دارد از عالم ثبوت کشف می‌کند که من چطور روزه را بر شما واجب کردم؟ یا دارد می‌گوید روزهای که واجب کردم را چطور انجام بدهید؟ ارتکاز ساده است. برای کدام است؟ لسان دلیل برای کدام فضا است؟ مولی می‌خواهد به توی بنده یاد بدهد که روزهای که بر تو واجب کرده را چطور انجام بدهی و امتثال کنی؟ یا می‌خواهد بگوید من در عالم ثبوت یقین و رؤیت تو را جزء الموضوع قرار دادم؟ کدام یک از اینها است؟

آن چه که در ذهن قاصر من است، این است که من تردیدی ندارم «رؤیت» در «صم للرؤیة» به‌معنای رؤیت هلال است. هلال هم برای دخول شهر مبارک است؛ یعنی موضوع ثبوتی وجوب صیام دخول شهر است. وقتی شهر رمضان داخل می‌شود، وجب صیام الشهر. این واقع ثبوتی‌اش است. دیدن، محرز موضوع است، نه اینکه ثبوتا جزء الموضوع باشد. یقین، محرز موضوع دخول شهر است. برای تو است. مولی دارد به تو یاد می‌دهد که چطور امتثال کنی و با شک جلو نروی. اگر این را بپذیرید، از نظر فنی مطلب مهمی است. یعنی تمام ابواب و ادله «صم للرؤیة» ناظر به دون مرحله ثبوت می‌شود. به مرحله مدیریت امتثال می‌آید. در مرحله مدیریت امتثال، همانطوری که آقا فرمودند و عبارتشان را خواندم، بحث‌های خیلی خوبی هنوز مانده است؛ مدیریت امتثال حوزه‌های متعددی دارد. یکی از آنها احراز موضوع است. یکی از آنها حالات مکلف است؛ شاکی، ظانی یا موقنی؟ چه کار کنی. یکی دیگر خبرویت موضوع است که آن هم غیر از احراز آن است. چند تا بود. تا پنج حوزه آنها را رساندیم. باز هم اگر به موارد آن فکر کنید، می‌بینید موارد حسابی پیدا می‌شود.

چرا مهم می‌شود؟ برای اینکه وقتی فهمیدیم برای مدیریت امتثال است، اصلاً درگیر این نمی‌شویم که سراغ «صم للرؤیة» برویم و بگوییم حال چطور می‌خواهد ثابت شود و قضا از کجا آمد؟ اصلاً که وجوبی نبود. اصلاً ذهن شما درگیر اینها نمی‌شود. یعنی بین «صم للرؤیة» با آن‌هایی که «وقف» را گفتند معارضه‌ای نمی‌بینید؛ با آن‌هایی که گفتند باید قضا کنید؛ با

آن‌هایی که گفتند مجزی است. اصلاً معارضه نیست. چون دو فضا است. منافاتی با آن‌ها ندارد. این شروع عرض من در این روایت است.

اگر این را بپذیریم، حال هفت-هشت مورد هست؛ حضرت می‌فرمایند: «صم للرؤیة و لیس بالرای و التظنی». یعنی می‌خواهند بندگی را به ای ما بدهند. نه اینکه اگر تو ظن داری، ماه داخل نشده است. اصلاً ناظر به آن نیست. بلکه دارند به تو ای می‌دهند، اگر می‌خواهی موضوع صوم که شهر مبارک است، برای تو احراز شود و صوم و بندگی خدا را انجام بدهی، با ظن و رای نمی‌شود و من شارع بر تو سخت نگرفته‌ام. لذا قبلاً عرض کردم که فرمودند: «لیس علی المسلمین الا الرؤیة»، حرام نکرده‌اند، کما اینکه سیره مسلمین از اول تا به الآن همین بوده. ولو محقق فرمودند «المنجم کالساحر و الساحر کالکاهن و الکاهن کافر». خب آن جا عرض کردم که مرحوم محقق منجم احکامی را با منجم هیوی به‌معنای محاسبه‌گر ریاضی مخلوط کرده بودند. روایت هرگز نمی‌گوید حرام است که به کسی که تقویم می‌نویسد مراجعه کنید. اگر کسی گفت باید چشمت را ببندی! اگر گفت فلان روز کسوف می‌شود، چون کی منجم پیشگویی می‌کند حرام است و باید چشمت را ببندی. درحالی‌که این روایت اصلاً ناظر به آن جا نیست. آن منجم‌هایی که به آن‌ها رجوع می‌کردند برای پیشگویی بوده. تو چه می‌شوی؟ فردا برای تو چه پیش می‌آید؟ چه زمانی سیل می‌آید؟ چه زمانی سرما می‌آید؟ به این هیئت و نجوم احکامی می‌گوییم. یعنی برای علم خودشان احکامی را بار می‌کنند. احکامی که حالت پیشگویی دارد. آن برای آن جا بود.

بنابراین در این مقام می‌گویند: «لیس علی المسلمین الا الرؤیة»، یعنی «لیس علی المسلمین المراجعة بالرای». اما نه اینکه «لیس علی المسلمین» یعنی مراجعه به تقویم و متخصص حرام باشد. پس این ناظر به چه چیزی می‌شود؟ ناظر می‌شود به یک نحو می‌قاتیت و سوولت. به ذهن من که تنها سوولت می‌آید. البته همانطور که عرض کردم برای ان جهت می‌گوییم تا تعاون ذهنی شود تا به استظهار واقعی از حدیث برسیم. من دقیقاً مرادف این روایت می‌بینم که فرمودند «بعث علی الشریعة السمحة السهلة». من نیامدم که بگویم چون ماه مبارک ثبوتی واجب است، پس هروری که هست، تو باید احتیاط کنی. نیامدم تا بگویم چون فجر شروع صوم است، هر وقت چشمت را باز کردی نباید چیزی بخوری. اول باید فوری به بالای پشت بام بروی، نگاه کنی که طلوع فجر شده یا نشده. اگر هم شک داری، صبر کن. نه، در این شریعت درست است که موضوع فجر است، اما بر تو سخت گرفته نشده است. «لیس علی المسلمین الا الرؤیة» یعنی «الشریعة السهلة السمحة». چرا این را عرض کردم؟ به‌خاطر اینکه لسان رؤیت می‌گوید، «لیس علی المسلم» برای مدیریت امتثال است. نه برای کشف از اینکه خدای متعال، وقتی روزه شهر مبارک را واجب می‌کرده، فرموده ایها المسلم! من رؤیت تو را جزء موضوع وجوب ثبوتی خودم کردم. اصلاً ناظر به آن نیست. این قدر تفاوت می‌شود.

شاگرد: یعنی قطع را در لسان آورده است ولی موضوع همان واقع است و این طریق به آن است.

استاد: درست است. ولذا در مراسلاتی که مرحوم تهرانی با مرحوم خوئی داشتند، وقتی ایشان به اینجا می‌رسند تصریح می‌کنند و می‌گویند، من که می‌گویم رؤیت موضوعی است، به‌معنای طریقی موضوع نیست. می‌گویند وصفی است. البته با توضیحاتی که دارند. پراسال این‌ها را مفصل آورده‌ام. ولی خود شیخ فرمودند که اگر قطع موضوعی طریقی شد، سائر چیزها هم جای آن را می‌گیرد. یعنی اگر شما از راه علم هیئت به قطع رسیدید، مانعی نداشت. چرا؟ چون ولو در لسان دلیل آمده بود، ولی طریقی بود.

44:52

شاگرد: ظاهراً تعبیر «علی» هم می‌تواند مؤید فرمایش شما هم باشد: «لیس علی المسلمین»، نگفته «للمسلمین».

استاد: بله، یعنی در اینجا می‌خواهد وجوب را بردارد. سهولت است. یعنی‌ای متدین به اسلام، خیالت جمع باشد که در ثبوت هلال برای تو سختگیری نشده است. چشمت به افق باشد، اگر دیدی، حکم خدا می‌آید. قبلش احتمال عقاب ندهد. قبلش «لیس الا الرؤیة». این جور نیست که شریعت طوری باشد که سخت باشد. «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلالَ الَّتِي كانَتْ عَلَيْهِمْ[1]»؛ آن اغلال چیزهای عجیبی بود؛ حتی برای بنی اسرائیل. حتی در روایتش هم مقراض بدن هست. یعنی اگر نجس می‌شد باید مقراض می‌آورد و آن را بچینند. «جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِداً وَطَهُوراً[2]» بعد هم «انزل من السماء ماء طهورا». به این سادگی هم در طهارت از حدث و هم به این سادگی در طهارت از خبث. یعنی در مقابل اینها برای آن امم چیزهای بود که سخت بود ولی در اینجا «لیس علی المسلمین الا الرؤیة». احتمال عقاب ندارد. دلت جمع باشد که تا ندیدی فردا را افطار بکن، بدون اینکه سر سوزنی احتمال عقاب بدهی. این چیزی است که ما می‌فهمیم.

شاگرد: اگر نقل به معنا باشد، چه؟ یعنی «علی»، «ل» و «ف» ممکن است که نقل به معنا باشد. چطور این استفاده‌ها را می‌کنید؟

استاد: من الآن سهولت را عرض کردم. احتمال دیگری هم برای «لیس علی المسلمین» هست، حتی اگر بگوییم «للمسلمین» بوده، ده‌ها از روایات متعددی هم بین شیعه و هم بین سنی هست، در همین وسائل چقدر نقل شده است. وقتی محضر حضرت گفتند که ماه در رؤیت به چه صورت است؟ حضرت انگشتان مبارکشان را بالا آوردند و فرمودند:

> نَحْنُ أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ لا نَكْتُبُ وَلا نَحْسُبُ الشَّهْرُ هَكَذا وَ هَكَذا وَ هَكَذا وَ عَقَدَ بِيَدِهِ مَرَّةً ثَلاثِينَ وَ مَرَّةً تِسْعَةً وَ عِشْرِينَ[3]

نه دنبال زیج می‌روی‌م و نه دنبال هیوی می‌روی‌م و نه محاسبه می‌کنی‌م که چه زمانی شروع ماه می‌شود. پس «نحن» یعنی السلام. «أمّة أمّيّة» یعنی سراغ حساب و راه نمی‌روی‌م. اینجا دیگر سهولت مطرح نیست. «لیس علی المسلمین الا الرؤیة» یعنی «لیس له/ علیه الحساب». خب آن هم در آن جا معلوم است. وقتی می‌گویند بناء السلام بر امی بودن است، رؤیت در آن جا باید چه رؤیتی باشد؟ یعنی السلام برای شما نیاورده که سراغ آنها بروید. خب حالا «لانحسب» یعنی «نحرّم الحساب»؟ شما چه استظهاری می‌کنید؟ السلام می‌گوید «أمّة أمّيّة لانحسب» پس «لیس علی المسلمین الا الرؤیة». خب «لانحسب» یعنی «نحرم الحساب»؟! اینطور هست یا نیست؟ می‌گوید اگر حرام بود، صدای طبل آن درمی‌آمد. بلکه یعنی لانحسب به‌عنوان عزیمت شرعی؛ که بگوییم فرض الله است، مهم است، ماه مبارک است؛ لذا سریع به‌دنبال حساب باش! هر جوری هست آن را به دست بیاور.

---

[1] الاعراف ۱۵۷

[2] الأمالي(للصدوق)، النص، ص: ۲۱۴

[3] مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج۷، ص: ۴۱۱

عدم ضرورت فحص در رؤیت هلال

حتی این عرض من در شهرها هم هست. عرض کردم مرحوم حاج آقای قافی فرمودند من از آن ده با موتور رفتم؛ کیلومترها آن طرف تر؛ چون در دشت بود و ده خودشان چون کوه داشت، رؤیت هلال ممکن نبود. همین سؤال مطرح است که آیا این کار لازم هست یا نیست؟ الآن شما در یک قریه‌ای هستید که اصلاً رؤیت هلال ممکن نیست، کسی میگوید در قریه دیگری شخصی هلال را دیده، برای شما فحص واجب هست یا نیست؟ اگر از شما مسأله را بپرسند چه میگویید؟ حاج آقا که فحص کردند. به تعبیر خودشان فطر است، حرمت است، مهم است. خودشان هم که موتور سواری بلد نبودند، فرمودند ترک یک موتور نشستم، آن هم در شب تاریک و در کوهستان، رفتم تا آن ده. چندبار گفتم. آخر هم آن شخص گفت، اگر یقین دارم، شک هم دارم.

خب حالا سؤال من این است: اگر شما در این شرائط بودید، از نظر شرعی فحص لازم هست یا نیست؟ با استظهار از این ادله به این صورت در میآید که شارع بخوبی برای مسلمانان گفته که فحص لازم نیست. یعنی شما در سعوده هستید. اگر برای تو نشد، ولو هم بگویند، فوقش روایت ابن خلاد است که گفت «ال علة و لاشبهة». کسی به تو گفت، شبهه‌ای میآید. وقتی شبهه آمد حالا استحباب خاص هم میآید. نه اینکه وجوب فحص بیاید و دنبالش بلند شوید و بروید.

شاگرد: فحص ولو مشقت نداشته باشد؟

استاد: نه، آن بحث‌های دیگری میشود که فحص غیر مشقتدار، نزد شارع فحص هست یا نیست. قبلاً عرض کردم که تعبیری حاج آقا این بود: میفرمودند چشمش را باز کند، میبیند. میگوییم شبهه موضوعیه است و فحص هم که واجب نیست. لذا چشمت را ببند. اسم این فحص نیست. ایشان همیشه به این مثال میزدند.

توجه به تعظیم شعائر و مسأله میقاتیت در روایات رؤیت

آن چیزی که مهم است، مورد دیگر است. روایت بعدی در باب چهارم؛ حضرت فرمودند:

> **عن أبي العباس، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الصوم للرؤية، والفطر للرؤية، وليس الرؤية أن يراه واحد ولا اثنان ولا خمسون[1]**

عجب! این لسان قوی‌ای که هست و این قدر تکرار شده «صم للرؤیة و افطر للرؤیة»، اما باز حضرت می‌فرمایند اگر پنجاه نفر هم ببینند فایده‌ای ندارد. خب پس منظور شما از رؤیت چیست؟ در اینجا که دو نفر می‌بینند، اما شما می‌گویید «لیس الرؤیة ان یراه اثنان». از این حدیث باز چه می‌فهمیم؟ می‌فهمیم آن جایی «صم للرؤیة» می‌گویند، شارع عاشق رؤیت نیست که بگوید ببین. بلکه مقصود دیگری دارد. آن مقصود چیست؟

شاگرد: مقصود این است که یقین کنند.

استاد: خب وقتی دو نفر هم ببینند یقین است.

> 52:25

شاگرد: مقصود میقاتیت است.

استاد: بله، مقصود میقاتیت و نظم است. یعنی چیزی نباشد که باز معرضیت برای اختلاف داشته باشد. آن اغراض مهم شارع در امتثال امر خدا و تعظیم امر شهر مبارک که «بنی الاسلام علی خمس» که یکی از آن‌ها صیام است، دخیل است. دراین‌صورت دلالت روایت کاملاً روشن است در این‌که رؤیت را به‌عنوان محرز موضوع قرار داده‌اند. یعنی ما در اینجا کاری با احراز موضوع نداریم. ما چیزی بیش از احراز می‌خواهیم. می‌خواهیم شهر مبارکی باشد که اگر سراغ آن رفتند با اجتماع همه مسلمین باشد. همه قبول داشته باشند و سر آن اختلاف نباشد که یکی بگوید من قبول ندارم.

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج ٧ ص ٢١٠

روایت کلیدی عبد العظیم الحسنی ع در فهم معنای رؤیت

یک روایت داشتیم؛ هر روایتی که میخوانید آن را تکرار کنید. چرا؟ چون در یک روایت شریفه هر دوی آنها در کنار هم آمده است. آن روایت خیلی قیمتی بود. روایت حضرت امام رضا علیه‌السلام در باب ششم، حدیث نهم. حضرت شاه عبد العظیم این روایت را از سهل بن سعد نقل کرده بودند. میگوید حضرت فرمودند؛ بیان خیلی قوی و محکمی است.

> **عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني، عن سهل بن سعد قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: الصوم للرؤية والفطر للرؤية، وليس منا من صام قبل الرؤية للرؤية وأفطر قبل الرؤية للرؤية قال: قلت له: يا بن رسول الله فما تري في صوم يوم الشك؟ فقال حدثني أبي عن جدي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لان أصوم يوما من شعبان أحب إلي من أن أفطر يوما من شهر رمضان[1]**

«الصوم للرؤية والفطر للرؤية، وليس منا من صام قبل الرؤية للرؤية وأفطر قبل الرؤية للرؤية»؛ به این محکمی میفرمایند. همینجا سؤال میکنند شما که به این محکمی میگویید «لیس منا»، پس یوم الشک چه؟ از بس لسان حضرت در این روایت محکم بود، فوری میگوید: «**قال: قلت له: يا بن رسول الله فما تري في صوم يوم الشك**؟»؛ حضرت چه پاسخی دادند؟ فوری در لسان موافق، ترغیب تام کردند که یوم الشک را روزه بگیر. «**فقال حدثني أبي عن جدي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لان أصوم يوما من شعبان أحب إلي من أن أفطر يوما من شهر رمضان**»؛ آن چیزی که مکرر تأکید کردم، کلمه «من» در قبال «لیس منا» بود. شما فکر کنید. «لیس منا من صام»، بعد میگویند «لان ان افطر یوما من شهر رمضان»، این «من» به چه معنا است؟ یعنی اینکه گفتم «لیس منا» یا «صم للرؤیة» نمیخواستم شهر مبارک را ضیق کنم. نمیخواستم علم و یقین شما را در شهر مبارک دخالت بدهم. لذا در یک روایت هر دو آمده است. «افطر یوما من شهر رمضان»، خب اینکه «صم للرؤیة» کرده است؟ میگویند نه، روزه میگیرم، ولی به «من شهر رمضان» صدمه نزد. آن بیان قبلی من در «صم للرؤیة» در تعارف با آن نیست. قرینه متصله در این روایت بسیار مهم است. کلمه «من» و «لیس منا».

هامان ص۱۷ [1]

نقش رؤیت‌پذیری هلال در ثبوت شهر

شاگرد: اگر یقین حاصل شد که ماه، قابلیت رؤیت نداشته، ممکن است که مخبر صادق بگوید اول ماه است؟

استاد: در جلساتی ما مفصل از این صحبت کردیم. هنوز هم بحث ما به‌صورت تام تمام نشده است. من همیشه عرض می‌کردم مرحوم آسید محمد فشارکی بحثی را مطرح می‌کردند و بعد می‌گفتند حالا فعلاً این را بگذاریم بخیسد!

شاگرد: پس فعلاً می‌گویید رؤیت فعلی احتمالش صفر است.

استاد: فعلاً اینطور می‌گوییم که قابلیت رؤیت، شرط است، هلالیت هلال شرط است. اما کدام رؤیت؟ رؤیت متعارف یا رؤیت عرفی؟ گفتیم در تلسکوپ هم رؤیت متعارف نیست، اما رؤیت عرفی هست. یعنی هر کسی از دور آن ببیند، عرف می‌گوید که هلال را دید. مجاز هم نمی‌گویند. هم هلالش حقیقتاً هلال است و هم رؤیتش حقیقتاً رؤیت است. ولو متعارف نیست. شبیه دیدن اجنبیه با تلسکوپ است. وقتی اجنبیه را با تلسکوپ می‌بینند حرام است، ولی نه رؤیت آن متعارف است و نه تصویری که فعلاً به چشم او می‌رسد، متعارف است. ولی هم رویتش حقیقی و عرفی است و هم اجنبیه که مرئی است، به‌عنوان یک مرئی عرفی مورد حکم حرمت است. و لذا کسی نمی‌گوید اگر اجنبیه را با تلسکوپ ببینی، هلال است.

شاگرد: پس احتمال می‌دهید که قابلیت رؤیت در عالم ثبوت شرط باشد؟

استاد: در مورد قابلیت رؤیت چند جلسه صحبت کردیم. وقتی می‌گوییم قابلیت، وصف هلال است یا وصف دیدن ما است؟

شاگرد: وصف هلال است.

استاد: تمام شد. پس باز موضوع هلال شد. یعنی شما چرا بی‌خودی یک نحو به هلال موضوعیت می‌دهید؟! پس همچنان هلال موضوع است. یک درجه‌ای از هلال موضوع است که «اهل الهلال» صادق باشد. شما آن را کاشف و اماره می‌گیری از دیدن من. پس آن است که موضوع است. این خیلی مهم است که ما از قابلیت رؤیت، سراغ هلال می‌رویم. ولذا روایت بود «اذا اهل هلال شهر رمضان غلت مردة الشیاطین». «اهل الهلال» یک امر ثبوتی است. آثار تکوینی هم دارد. بله، ما هم باید انجام بدهیم. مدیریت امتثال ما یک مرحله است، آن ثبوت شهر مبارک و حکم ثبوتی صوم شهر رمضان یک فضای دیگر است.

59:29

شاگرد: پس اگر یقین داشته باشیم که با چشم مسلح هم قابلیت رؤیت ندارد، قطعاً مخبر صادق نمی‌گوید که ماه رمضان بوده است.

استاد: این از آن‌هایی است که ماندە است. رؤیت هلال، امارە بر ثبوت هلال است. اما آیا امارە بر حدوث شهر است؟ یا برای مضی شهر است؟ این یک سؤال است. مثل زوال می‌گویند «زید الظل»؛ وقتی سایه زائل می‌شود نماز ظهر واجب است. این امارە بر مضی زوال است؟ یا وقتی سایه شروع به بلند شدن کرد، امارە بر حدوث زوال است؟ کدام یک از آن‌ها است؟

شاگرد: امارە بر مضی است.

استاد: اگر دایرە هندسی باشد، زید الظل بعد از دائرە هندسی است، و تا زمانی‌که شروع به بلند شدن کند، فاصلە حسابی می‌برد. این‌جا هم این سؤال مطرح شدە و هنوز ماندە است: ما که می‌گوییم قوام اهلال هلال به رؤیت است...؛ دستگاه دیجیتالی هم بود که تصاویر را ثبت می‌کرد؛ CCD بود. عکس‌های آن را هم آقایان آوردند. تصاویری که آن ثبت می‌کند، هنوز ماندە است. یعنی واقعاً گاه‌هایی دارد که باید بیشتر از آن بحث کنیم. من عرض کردم بحث باید طوری باشد که ذهن جمعی بر قبول آن توافق کند. بحث به قدری جلو برود که هم ما و هم سایر باحثین همراهی کنند. نه این‌که ابا کنند.

عدم وجوب استهلال

شاگرد۲: از تعبیر «لیس علی المسلمین» می‌توان وجوب استهلال را فهمید. مانند اینکه می‌گویند «علیه بَدَنَة».

استاد: در کتب فقهی وقتی می‌خواستند بگویند استهلال واجب است، چه تعبیری داشتند؟ تعبیر ترائی داشتند. می‌گفتند ترائی واجب است یا نه؟ یک قولی داشت.

شاگرد: اقوال فعلاً منظورم نیست. از خصوص این روایت می‌خواهم استفاده کنم. از کلمه «علی».

استاد: «علیه» به‌معنای «یجب علیه الرؤیة» نیست. تناسب حکم و موضوع برای روزه است.

شاگرد: یعنی رؤیت برای استهلال.

استاد: «لیس علی المسلم» یعنی «لایجب علی المسلم صیام شهر رمضان الا بالرؤیة». این «باء» برای احراز موضوع است، نه اینکه برای وجوب باشد. و لذا بین مسلمین ترائی به‌معنای استهلال از صدر اول میخ آن کوبیده نشده که واجب باشد. می‌خواهم عرض کنم که مقدر در «الا الرؤیة»، «باء» است. یعنی برای مسلمان رؤیت محرز موضوع است. مکلف به زیادتر بر او نیست. واجب بودن محرز موضوع دلیل خاص می‌خواهد. صرف اینکه رؤیت محرز موضوع است، معلوم نیست که وجوب را استفاده کنیم.

شاگرد: «علیه» یعنی «علیه الصوم».

استاد: بله، یعنی به تناسب «علی المسلم» دارد تکلیف را می‌گوید، نه وجوب شهر مبارک را.

والحمد لله رب العالمین